



The influence of subordinate political culture on the process of democracy in the 9th and 10th governments

Mojtaba AtarZadeh¹

Abstract

Although the increase in foreign currency income due to the increase in the price of oil in the world markets has increased the ability of this government to carry out measures such as paying cash subsidies, distributing equity shares and implementing the Mehr housing project, but it has inadvertently led to the authoritarianism of the government, which now considers itself the guardian of the people. He saw it, until the excessive oil wealth overshadowed the need to be accountable to questioning groups, and as a result, with the spread of the subordinate political culture, the government found itself without the need for democratic legitimacy.

"Benefiting from oil revenues is the support of the plan of popular ideals which, by strengthening the rentier nature of the government, increased the dependence of the weak and middle classes of the society on the government, and reduced the accountability of the government to the people, which is one of the essentials for the realization of democracy in any society", the hypothesis of this article. In response to the main question, why should democracy be included in the government claiming to be democratic? The findings of the current research, which has been conducted using descriptive-analytical methods, show the lack of fair distribution of wealth from oil revenues in the Bahar government, and as a result, people face new forms of "crony capitalism" reproduced by wealth-oriented political powers, while Decreasing the necessity of the government's accountability to the citizens, by denying the possibility of turning Iranians into knowing agents and subjects and continuing to remain in the state of objects and subjects of criticism, the autumn season of democracy took place during the rule of the Spring government.

Keywords: oil revenues, democracy, justice, subordinate political culture

1 . Isfahan University of Art

mattarzadeh1@gmail.com





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تأثیر فرهنگ سیاسی تبعی بر روند دموکراسی در دولت نهم و دهم

مجتبی عطار زاده^۱

چکیده

هر چند افزایش درآمدهای ارزی ناشی از بالارفتن قیمت نفت در بازارهای جهانی، توان این دولت در انجام اقداماتی چون پرداخت یارانه نقدی، توزیع سهام عدالت و اجرای پروژه مسکن مهر را بالا برد، اما ناخوابسته به اقتدارگرایی دولت که اینک خود را ولی نعمت مردم می‌دید، دامن زد تا جایی که ثروت بیش از حد نفتی، ضرورت پاسخگو بودن در برابر گروه‌های پرسشگر را تحت‌الشعاع خود قرارداد و در نتیجه با رواج فرهنگ سیاسی تبعی، دولت خود را از مشروعیت دموکراتیک بی‌نیاز دید. "بهره‌مندی از درآمدهای نفتی پشتوانه طرح آرمان‌های عامه‌پسند که با تقویت ماهیت رانتیر دولت، وابستگی اقشار ضعیف و متوسط جامعه به دولت را افزایش داد، پاسخگوئی دولت در برابر مردم که از لوازم تحقق دموکراسی در هر جامعه‌ای است را کاهش داد"، فرضیه این نوشتار در پاسخ به سؤال اصلی چرایی به محقق رفتن دموکراسی در دولت مدعی مردم‌سالاری، را تشکیل می‌دهد. یافته‌های حاصل از پژوهش حاضر که با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی انجام گرفته است، نشان می‌دهد عدم توزیع عادلانه ثروت حاصل از درآمدهای نفتی در دولت بهار و در نتیجه مواجهه مردم با آشکال جدید «سرمایه‌داری رفاقتی» باز تولید شده توسط قدرت‌های سیاسی ثروت محور، ضمن کاهش ضرورت پاسخگوئی دولت در برابر شهروندان، با سلب امکان تبدیل ایرانیان به فاعلی شناسی و سوژه و تداوم بقای آنان در حالت ابژه و سوژه منقاد، فصل خزان دموکراسی در دوران حاکمیت دولت بهار رقم خورد.

واژگان کلیدی: درآمدهای نفتی، دموکراسی، عدالت، فرهنگ سیاسی تبعی

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۲/۱۰/۰۲

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۲/۱۰/۳۰



mattarzadeh1@gmail.com

۱. دانشیار، گروه معارف اسلامی و دروس عمومی دانشگاه هنر اصفهان

ناشر: دانشگاه جامع امام حسین (ع) © نویسنده گان

این مقاله تحت لیسانس آفرینندگی مردمی (Creative Commons License- CC BY) در دسترس شما قرار گرفته است.



مقدمه و بیان مسئله

هر چند دموکراسی یک مدینه فاضله نیست؛ اما هدف گذاری "حفظ قدرت مردم و بهره‌وری از آن در موقعیت مناسب" در دموکراسی، آن را به مفهوم حکومت ایده آل نزدیک می‌نماید (Purcell, 2016: 397) و آسیب‌های ناشی از فروکاستن دموکراسی به رجوع ادواری به آرای عمومی را منتفی می‌سازد. براین اساس چنان که جان پلامناتز اشاهد می‌آورد دموکراسی شیوه‌ای از حکومت است که "قدرت عمومی" را بهترین خیر اخلاقی می‌داند و در نتیجه برتری ویژه آن نسبت به استبدادهای مطلقه آن‌گاه نمود می‌یابد که مسیرها و ابزارهای ناسازگار با مشارکت مردم و تمهید گر نظارت آنان بر عملکرد کارگزاران که نیل به "هدف" مورد نظر در دموکراسی را با مانع روبرو می‌سازد، نفی گردد (پلامناتز، ۸۶: ۱۳۹۰). استفاده حکومتی که رویه‌های دموکراتیک را بنا به ضرورت وصول به اهداف خاص به ظاهر مردمی خود، بکار می‌بندد؛ اما پس از نیل به قدرت به رویه‌های استبدادی متوسل می‌شود، علی‌الاصول و بنا به رابطه منطقی موجود میان "مسیر" و "مقصد"، دموکراسی را از غایت‌مندی و هدف‌وارگی به مقام ابزار گونگی تنزل می‌دهد چرا که در صدد است رفتار غیردموکراتیک خود را تحت پوشش یک ادعای کذب توجیه کند.

در این رویه، با حذف عنصر مشارکت و محدود شدن مراوده حاکمان با گروهی خاص به جای گشوده بودن ارتباط عامه مردم با حاکمیت، ابزار گونگی دموکراسی با آشکار شدن شکل "توده‌ای" (پوپولیستی) هیچ مزیتی نسبت به سایر مدل‌های حکومت باقی نخواهد گذارد؛ چرا که هیچ‌یک از منافع متصور دموکراسی (همچون آزادی، برابری و...) ضرورتاً "از این" رویه پوپولیستی نتیجه نمی‌شوند. هر چند احتمال لغزش حکومت‌های تمامیت‌خواه و استبدادی - حتی نوع روشنفکرانه و خیرخواهانه آن - بسیار بیشتر است و این احتمال در مورد حکومت‌های مدعی دموکراسی‌های توده‌ای به نظر بسیار کمتر است، اما تجربه آلمان و ایتالیا و بسیاری کشورهای دیگر به خوبی نشان می‌دهد که کاربست ابزار گونه دموکراسی، نشان از آن دارد که این گونه نظام‌های سیاسی کاملاً^۱

1 . John Plamenatz

مستعد تبدیل به حکومت‌هایی تمامت خواهند که در ظاهر فقط با نظام‌های استبدادی محض، متفاوت به نظر می‌رسند.

از آنجا که دموکراسی به معنای مطلوب آن با بهره‌گیری از دیدگاه دورکیم در جامعه ارگانیک اتفاق می‌افتد، تداوم حالت مکانیک گونه چارچوب جامعه ایران مانعی جدی بر سر راه تحقق معنای واقعی دموکراسی در این سرزمین معرفی شده است (تاجیک، ۱۳۸۲: ۱۳). جامعه‌ی ارگانیک یعنی جامعه‌ای که به پیچیدگی لازم رسیده است و توانسته فرهنگ را در خود، نشر و رسوب دهد. جامعه ایرانی که در مواجهه با دموکراسی دچار سوءهاضمه، یک نوع شیزوفرنی و روان‌پریشی شده؛ هم سنت خود را از دست داده و هم نتوانسته مدرنیته را داشته باشد. در چنین جامعه‌ای که به تعبیر «گرامشی»، در شرایطی گرفتار آمده که قدیم در حال احتضار است و جدید، امکان تولد ندارد (تاجیک، ۱۳۹۷: ۴)، شرایط برای موج سواری نحله‌های کاذبی فراهم می‌شود که با اقدامات عوام‌پسندانه نظیر توزیع کالا و خدمات و درآمد و جلب رضایت مردم منجر به ترویج فرهنگ سیاسی تبعی، زمینه افول روحیه پرشگری که از لوازم اجتناب‌ناپذیر تحقق دموکراسی است، را مهیا می‌گردانند.

در پی گسترش فرهنگ تبعی مورد انتظار دولت توزیع‌کننده امکانات، حاملان و مدعیان گفتمان دموکراسی نمی‌توانند به دقایق گفتمانی و گزاره‌های جدی گفتمانی خود، مادیت و جسمیت ببخشند؛ یعنی روح بدون کالبد، چرا که به انتظار شهروندان از نقش‌آفرینی در عرصه سیاست به دلیل عدم امکان حضور به‌عنوان شریکی فعال در سپهر سیاست و تأثیرگذاری بر سازوکارهای تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری، پاسخ داده نمی‌شود (الهی منش، ۱۳۸۴: ۲۹). به بیان «لاکلا» باید خاصیت و استعداد استفاده شوندگی آن گفتمان (دموکراسی) با گشودن دری و یا با از میان برداشتن مشکلی، تجربه شود (سلطانی، ۱۳۸۳: ۵۴).

با روی کار آمدن دولت نهم با طرح گفتمان عدالت‌خواهی که از جذابیت و برجستگی و نشاط‌آفرینی بالایی برخوردار بود، این‌گونه احساس می‌شد که دری برای حل مشکلات مردم گشوده شده است؛ ولی هر چه از عمر آن دولت گذشت، عملکرد حاملان این گفتمان نتوانست بدان نمود و عینیت ببخشد و در نتیجه، شعار عدالت در حد یک ابزار برای تصاحب قدرت باقی ماند و به دلایل گوناگون وضعیتی در حال گذار پیدا نمود. یعنی دیگر نه تنها آن جذابیت‌ها و

سرزندگی‌ها و شرایط روزهای اول را به لحاظ اجتماعی و سیاسی نداشت، بلکه مانند گفتمان‌های پیش از خود یعنی اصلاحات و سازندگی در سرایشی افول و فروپاشی پیش رفت. دولت بهار، به نوعی بازگشت به گفتمان انقلاب اسلامی که هدف حاکمیت مردم در چارچوب ضوابط اسلامی را در دستور کار داشت و در آن عدالت، یکی از دال‌های اصلی بود که سائر دال‌ها بر اساس آن مفصل‌بندی می‌شد، را شعار خود قرار داده بود. بدین‌سان، دال عدالت به عنوان یک ارزش انقلابی حضور قابل توجهی یافت و بارها از دولتی اسلامی متکی بر اصل والای عدالت سخن گفته شد که برای مردمی که سال‌ها در انتظار تحقق آن بودند، بسیار جذاب بود. «حل مشکلات امروز مردم، مستلزم بازگشت به اسلام و تشکیل دولت عدالت‌خواه است» (کیهان ۸۴/۰۳/۳۰).

قرار گرفتن دو واژه دولت اسلامی و عدالت در کنار یکدیگر، تداعی‌کننده یکی از آمال و آرزوهای بود که مردم با پیروزی انقلاب اسلامی در پی دستیابی به آن بودند. به عبارتی، این عامل خود موجب افزایش قابلیت اعتبار این گفتمان نیز شد و زمینه لازم را برای تبدیل شدن به تصور عمومی و جذب نیروهای اجتماعی پیدا کرد، چرا که منطبق بر انتظارات و خواست‌های جامعه و در راستای ارزش‌های انقلاب اسلامی قرار داشت. در واقع، گفتمان اصول‌گرایی با بهره‌گیری از نظام معنایی و اندیشگی که با تأکید بر نشانه‌ای همچون عدالت شکل می‌گرفت، خود را به ریشه‌های گفتمان انقلاب اسلامی وصل کرده بود.

منادی عدالت (احمدی‌نژاد) اگرچه از ایجاد فرصت‌های برابر برای همه شهروندان در حوزه‌های مختلف اعم از آموزش، درمان، تسهیلات، اشتغال و... و در یک کلام مبارزه با تبعیض و نیز مبارزه با فساد سخن می‌گفت که تحقق همه آن‌ها همراهی و مشارکت مردم را می‌طلبید، اما عملکرد دولت او و پیمودن مسیری متفاوت به‌ویژه در سال‌های پایانی‌اش، پرده از ابزار گونه نگرستن دولت بهار به مردم برداشت. در این دوره، چیزی از سرعت خصوصی‌سازی‌ها در حوزه آموزش کم نشد و برعکس تکثر و تنوع مدارس و دانشگاه‌های پولی افزایش پیدا کرد. حوزه درمان هم البته وضع بهتری از حوزه آموزش نداشت. مسئله برخورد با فساد هم بیش از هر چیز به ابزاری برای گروکشی‌ها و مبارزات سیاسی تبدیل شد. لیست دانه‌درشت‌ها هیچ‌وقت از جیب کت

احمدی‌نژاد بیرون نیامد و برخورد قضایی با نزدیکان متخلف رئیس‌جمهور نیز با سد بلند حمایت او مواجه شد.

در واقع، با بهره‌گیری از درآمدهای سرشار حاصل از فروش نفت و تقویت ساختار رانتی که به دولت امکان می‌داد تا به هر شیوه دلخواه، رانت در دسترس خویش را تخصیص دهد و توزیع کند و در نتیجه کاهش میزان وابستگی به مردم، آن دست از الگوها و باورها و نگرش‌های سیاسی متناسب و موافق با عملکرد دولت و تداوم آن در دیدگاه مبتنی بر فرهنگ تبعی ترویج شده توسط مجاری جامعه‌پذیری، تحکیم یافت و در مقابل، از رشد و گسترش نگرش‌ها و الگوهای فرهنگی تهدیدکننده ساخت قدرت، جلوگیری به عمل آمد (بدیع، ۱۳۷۹: ۶۲).

دولتی که در گفتمان آن، عنصر شفافیت جایی نداشت و یا در آن، مطبوعات و رسانه‌ها در تبعیت محض تنها موظف به بازتاب نقاط قوت - و نه واقعیت‌ها - بودند، پاسخگوئی به مردمی که حیات اقتصادی آنان و امدار او تلقی می‌گردید، نه تنها جایز نبود؛ بلکه اصولاً ضرورت خود را از دست داده بود. در این حالت، به تعبیر فوکو «کاری که حکومت یا حکومت‌مندی می‌کند، بیش از این که ابدان انسان‌ها را تدبیر کند، اذهان و روان انسان‌ها را تدبیر می‌نماید» (غلام‌رضا کاشی، ۱۳۷۹: ۷۱).

درحقیقت، احمدی‌نژاد به‌ویژه در دولت دوم خود اگرچه شعار عدالت سر داد، اما با اتخاذ رهیافت پوپولیستی دولت بهار و تقلیل مفهوم بلند عدالت به مساوات و آن هم با طرح شعار بهره‌مندی یکسان آحاد مردم از درآمد حاصل از نفت، ضمن تقویت ماهیت رانتیر دولت، زمینه تبدیل مردم به انسان‌هایی منقاد و مطیع به‌منظور برخورداری از این درآمد بادآورده فراهم آمد و با تضعیف اصل تعیین‌کننده نظارت همگانی بر کارکرد نهاد دولت و در نتیجه تعطیلی فضای نقادی در جامعه، و در یک کلام دوری از هدف مردم‌سالاری و آشکارشدن نگاه ابزار به این مفهوم والا، نشانه‌های خزان زودرس دموکراسی هویدا گردید. با توجه به روند مذکور، نوشتار حاضر در تلاش برای یافتن پاسخ به این سؤال بنیادین که «علت به محاق رفتن و ضعف دموکراسی در دولت مدعی مردم‌سالاری آقای احمدی‌نژاد چه بود؟» بر اساس این فرضیه که «بهره‌مندی از درآمدهای نفتی پشتوانه طرح آرمان‌های عامه‌پسند با تقویت ماهیت رانتیر، به موازات افزایش وابستگی اقشار ضعیف و متوسط جامعه به دولت، با کاهش نیاز به پاسخگوئی دولت در برابر مردم، سبب تأخیر در

دموکراسی‌گرایی در دوره حاکمیت دولت‌های نهم و دهم گردید، صورت‌بندی شده است. به‌منظور سنجش فرضیه پیشنهادی، ابتدا با تبیین مفهوم دموکراسی، به آسیب‌دیدگی این رویه حکمرانی بر پایه مشارکت مردمی در اثر رواج فرهنگ سیاسی از نوع تبعی، پرداخته می‌شود؛ سپس پیامدهای ناشی از تقویت ماهیت رانتیر دولت در دوران تصدی قدرت توسط احمدی‌نژاد که منجر به تضعیف حوزه عمومی و در نتیجه کاهش نوع مشارکت گردید، مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ آن‌گاه با مرور تقسیم سه‌گانه انواع دولت از منظر نقش آن در توسعه اقتصادی به ضد توسعه، توسعه‌خواه و مردد، ناکامی دولت مردد بهار در اجرای گفتمان عدالت که از لحاظ نظری و در شعار، خود را طرف‌دار توسعه نشان می‌داد؛ اما در عمل به پشتوانه درآمدهای نفتی، مانع از توسعه سیاسی و رشد اقتدار جامعه مدنی گردید، تبیین می‌گردد.

پیشینه پژوهش

-توحیدفام و همکاران (۱۴۰۰) در مقاله «بررسی شاخص‌های حکمرانی مطلوب (حاکمیت قانون و پاسخگویی) در ایران طی سال‌های ۲۰۰۵-۲۰۲۱» به منظور بررسی چگونگی وضعیت حاکمیت قانون و پاسخگویی در ایران طی دو دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد و حسن روحانی و تأثیر این عملکرد بر روند کلی توسعه در کشور، به این نتیجه رسیده‌اند که گرچه در این دو دوره کمابیش تلاش‌هایی در مسیر توسعه صورت گرفته، اما به سبب فقدان سازوکارهای مناسب در کشور این تلاش‌ها فاقد ظرفیت لازم برای ایجاد نتیجه مطلوب در تغییر جایگاه کشور از حیث مفهوم توسعه و حکمرانی مطلوب در سطح بین‌المللی است.

-رستم پور و همکار (۱۴۰۰) در مقاله «نسبت تمرکزگرایی و حکمرانی خوب در دولت‌های نهم و دهم» با اشاره به این که بسیاری از انقلاب‌های جهان از جمله انقلاب اسلامی در ایران با هدف نیل به حکمرانی مطلوب شکل گرفته‌اند، معتقدند دولت‌های مختلف جمهوری اسلامی ایران با اتخاذ رهیافت‌های مختلف در نظام سیاسی کشور در صدد تحقق هرچه بیشتر مؤلفه‌های حکمرانی مطلوب برآمده‌اند. نویسندگان با مفروض دانستن رابطه عکس میان تمرکزگرایی و حکمرانی خوب به دلیل این که شاخص‌های شش‌گانه حکمرانی مطلوب جهت تحقق نیازمند جامعه تمرکززدا است، به این نتیجه رسیده‌اند که محمود احمدی‌نژاد به دلیل تمایل به مدیریت

مستقیم بر بسیاری از نهادها و سازمان‌های کلان سیاسی و مدیریتی کشور، نظام سیاسی تمرکزگرای شدیدی به وجود آورده بود که موجب شد بسیاری از شاخص‌های حکمرانی خوب محقق نشود.

- محمدیان و همکاران (۱۴۰۰) در مقاله «بازاندیشی مفهوم توسعه سیاسی در گفتمان اصول‌گرای محمود احمدی‌نژاد» به منظور تبیین مفهوم توسعه سیاسی در اندیشه اصول‌گرای احمدی‌نژاد، با تشریح گفتمان اصول‌گرایی بر احزاب و سازمان‌های مردم‌نهاد و توجه به نقش مردم در رسیدن به اهداف انقلاب، به تبیین جدیدی از مفهوم توسعه سیاسی می‌پردازد. تبیینی که تشکیل تمدن اسلامی به محوریت نظام جمهوری اسلامی و برقراری عدل اسلامی در سراسر جهان هستی را نقطه محوری این مفهوم در گفتمان فکری احمدی‌نژاد می‌داند.

- زایر کعبه و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل زمینه‌های جامعه‌شناختی تحول گفتمان‌های عدالت در دولت‌های خاتمی، احمدی‌نژاد و روحانی» معتقدند هر چند یکی از اهداف اساسی انقلاب اسلامی ایران دستیابی به عدالت بوده است؛ اما دولت‌های جمهوری اسلامی ایران در خصوص مفهوم عدالت و تحقق عملی آن، گفتمان‌های مختلفی را شکل داده‌اند. به این معنی که هر دولتی که روی کار آمده، گفتمان خاصی از عدالت را پدید آورده که متفاوت از گفتمان عدالت در دولت‌های قبلی بوده است. به عبارتی با تغییر دولت‌ها، گفتمان عدالت نیز دچار تغییر و تحول شده است. در این مقاله، با اشاره به این موضوع که تحول گفتمان‌های عدالت در خلاء رخ نمی‌دهد؛ بلکه این تحولات، ریشه در زمینه‌های اجتماعی دارد، گفتمان عدالت در سه دولت آقایان خاتمی، احمدی‌نژاد و روحانی بررسی شده و این سوال مهم مطرح می‌شود که: کدام زمینه‌های اجتماعی موجب تحول گفتمان عدالت در دولت‌های مذکور شده است؟ در پاسخ به این سوال، فرضیه‌ای طرح می‌شود که حاوی دو متغیر اصلی «ساختار جامعه توده‌ای» و «ناکارآمدی نسبی دولت‌ها در استقرار سیاست‌های عدالت» می‌باشد. دو متغیر اصلی با متغیرهای فرعی مورد سنجش قرار می‌گیرند. به این صورت که متغیر جامعه توده‌ای بر اساس دو متغیر فرعی «طرد و برجسته‌سازی» و «دسترسی» و متغیر ناکارآمدی دولت‌ها نیز بر اساس سه متغیر فرعی «ناکارآمدی عدالت در حوزه‌های سه‌گانه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی-فرهنگی» مورد سنجش قرار گرفته است.

- سرزعی (۱۳۹۶) در کتاب «پوپولیسم ایرانی» تلاش می‌کند تا دوره ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد را در پرتو پاسخ‌گویی به چهار پرسش تحلیل کند و به چالش بکشد؛ نخست این که چرا برخی سیاست‌ها اتخاذ شد؟ دوم؛ احمدی‌نژاد اتخاذ و اجرای این سیاست‌ها را چگونه برای مردم و حاکمیت توجیه می‌کرد و پشتیبانی لازم را به دست می‌آورد؟ سوم؛ پیامدهای سیاست‌های اقتصادی او چه بوده است؟ و پرسش آخر این که چه درس‌هایی از این دوره و تجربه سیاست‌گذاری‌های مذکور می‌توان آموخت؟

رویکرد پاسخ به این چهار پرسش، اقتصاد سیاسی و ارتباطات سیاسی بوده است و چارچوب نظری مورداستفاده، پوپولیسم یا همان عوام‌فریبی است. در این کتاب، نگرشی منسجم برای ارزیابی سیاست‌های اقتصادی و عمومی عرضه شده و تلاش شده در این تحلیل تا جای ممکن از پیش‌داوری‌ها، سوگیری‌ها و ارزش‌گذاری‌ها پرهیز شود. حجم بالایی از سخنرانی‌های رسمی احمدی‌نژاد در مقام ریاست‌جمهوری مورد مطالعه قرار گرفته و فرازهایی از آن به‌عنوان شاهد مدعاهای مطرح شده در متن کتاب به‌صورت پی‌نوشت آمده است. از آن جا که تلاش کتاب این بوده تا پاسخی برای این پرسش که چرا به‌رغم برخورداری کشور در آن دوران از درآمد نفتی سرشار، ولی هزینه‌کرد این منابع هنگفت اثر قابل‌قبولی در توسعه ایران بر جا نگذاشت و از نظر شاخص‌های اقتصاد کلان، یعنی رشد و تورم، آقای احمدی‌نژاد کشور را در بهترین شرایط تحویل گرفت و در بدترین شرایط تحویل داد، بیش از آن که یک تاریخ‌نگاری رسمی از یک دوره در تاریخ معاصر ایران باشد، یک تاریخ‌نگاری تحلیلی از زاویه اقتصاد است.

-حسام قاضی (۱۳۹۴) در مقاله «آسیب‌شناسی گفتمان عدالتخواهی پوپولیستی و بازتاب آن در فرهنگ سیاسی ایران» معتقد است رخداد بسیج مردم در بخش مشارکت سیاسی در جوامع توسعه یافته تنها بعضاً طی فرآیند انتخابات و جامعه مدنی صورت می‌گیرد و بعد از آن مشارکت به سمت نهادگرایی پیش می‌رود، پس تا زمانی که نهادگرایی شکل نگیرد این تجهیز احساسات و بسیج توده مردم همیشه بایستی تداوم یابد که در نتیجه، فرهنگ توده‌ای در چنین جامعه‌ای قوام می‌یابد. وی سپس به بررسی وضعیت فرهنگ سیاسی ایران در غالب گفتمان عدالتخواهی پوپولیستی و نقش آن بر رشد فرهنگ سیاسی تبعی پرداخته است و اعتقاد دارد در گفتمان عدالتخواهی پوپولیستی دولت نهم و دهم با تلاش دولت جهت پاسخگویی مستقیم به مطالبات

مردم، جامعه مدنی - که حد واسط دولت و توده هاست- رو به زوال گذارده و در نتیجه امکان تبدیل مطالبات به خروجی‌های مناسب سبب ساز تقویت فرهنگ سیاسی مشارکتی، کاهش یافته است.

فرهنگ سیاسی به‌طور کلی در طول حیات سیاسی و اجتماعی یک جامعه و تحت تأثیر عوامل مختلفی چون وضعیت اقلیمی و جغرافیایی، ساختار نظام سیاسی و اجتماعی، شرایط تاریخی، نظام اعتقادی، آداب و رسوم، نظام اقتصادی و... شکل می‌گیرد و سپس در یک فرایند مستمر جامعه‌پذیری سیاسی نهادینه می‌شود و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. فرهنگ سیاسی را در یک عبارت کلی می‌توان به‌عنوان بخشی از فرهنگ اجتماعی، مجموعه‌ای از نگرش‌ها و جهت‌گیری‌های اعضای یک جامعه نسبت به نظام سیاسی، نخبگان سیاسی و قدرت‌های سیاسی تعریف کرد (ازغندی، ۱۳۸۵: ۷۴). پویایی و پیشرفت جوامع تا حد زیادی با نوع نظام سیاسی پذیرفته شده در فرهنگ سیاسی مرتبط می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که حاکمیت اقتدارگرا در فرهنگ‌های سیاسی ایستا و ساختار مبتنی بر دموکراسی در فرهنگ‌های سیاسی پویا، امکان تکوین پیدا می‌کنند.

واژه دموکراسی که در فارسی تعبیر مردم‌سالاری را در برابر آن نهاده‌اند، از لفظ یونانی "دموکراتیا" گرفته شده است: این لفظ یونانی خود ترکیبی از دمو (به معنای مردم) و کراتین (به معنای حکومت کردن) می‌باشد (بیات، ۱۳۸۱: ۲۷۰). به این ترتیب، دموکراسی از نظر لغوی، به معنای حکومت مردم است.

ناظر به همین معنا، نور بر تو بویو^۲ نظریه پرداز ایتالیایی دموکراسی را در رایج‌ترین معنا، یکی از گونه‌های ممکن حکومت می‌داند که در آن قدرت نه در دست یک یا چند نفر که از آن همگان یا به بیان دقیق‌تر، اکثریت است (بویو، ۱۳۷۶: ۵۱).

مبانی فکری دموکراسی را قرن‌ها قبل از میلاد مسیح (ع) در آرای اندیشمندان یونان باستان چون ارسطو می‌توان یافت. دموکراسی در نظر ارسطو، نوعی حکومت بود که در آن آزاد مردان فرمان رانند... و نخستین نوع دموکراسی از دید او آن بود که از همه انواع آن به اصل برابری نزدیک‌تر

1 . Démocratie

2 . Norberto Bobbio

باشد. در این نوع دموکراسی، قانون تهیدستان را از توانگران برتر نمی‌نهد و هیچ‌یک از آن‌ها را بر دیگری حاکم نمی‌گرداند، بلکه همه را برابر و هم‌تراز می‌شمرد (ارسطو، ۱۳۴۹: ۶۶۱-۵۶۱). متغیرهای گوناگونی همچون ساختارهای نهادی مثل انتخابات، نخبگان سیاسی و التزام آنان به قواعد و رویه‌های مردم‌سالارانه، نهادهای مدنی به‌مثابه محل اتصال و ارتباط نظام سیاسی و توده‌های مردم، به‌عنوان معیارهایی برای تمایز میان روند دموکراتیک از غیر آن، معرفی شده است (گیل، ۱۳۹۴: ۳۴۲).

هر چند دموکراسی‌سازی روندی رو به گسترش ارزیابی می‌گردد، اما مسیر آن هموار و یکنواخت نبوده؛ بلکه گاهی با فراز و فرودها و حتی موج‌های بازگشت نیز روبرو شده است. در هر حال و به‌رغم حرکت امواج دموکراسی و امواج مخالف آن بر اساس الگوی دو گام به جلو و یک گام به عقب، در مجموع گرایش‌های دموکراسی‌خواهانه شکل جهانی پیدا نموده و اکثر کشورها را دربر گرفته است (هانتینگتون، ۱۳۷۳: ۳۰). متغیرهای درون‌زای اجتماعی همچون توده‌ای شدن آموزش عالی و گسترش شتابان شبکه‌های اجتماعی جدید و در نتیجه توسعه شعاع آگاهی مردم، بسط مطالبات مردم‌سالارانه را در پی داشته است. در واقع، مجموعه عوامل مذکور موجب آن شد تا ربع آخر سده بیستم و دو دهه اول هزاره سوم، حاکمیت سیاسی از نوع دموکراتیک مبتنی بر «توافق» نخبگان و نیروهای سیاسی برای اداره حکومت به‌صورت مطلوب‌ترین شکل نظام سیاسی مطرح گردد؛ چرا که دموکراسی مؤثرترین سیستم رسیدن به تعادل و تنها نظم متضمن کمترین بدی است و نیز به تعبیر آلفرد اسمیت^۱ «همه نارسایی‌های دموکراسی را می‌توان با دموکراسی بیشتر درمان کرد» (Smith) (2021: 91).

به‌رغم این مطلوبیت، اما روند دموکراسی‌سازی در صورت مفقود بودن عوامل زمینه‌ای زیر با اختلال همراه خواهد شد: نخست، حکومت دموکراتیک باید در خصوص سه جنبه «رفتاری»، «نگرشی» و «قانونی» تحکیم شود؛ دوم، تعامل دولت در حکومت‌های دموکراتیک با پنج عرصه مرتبط با هم و تقویت‌کننده یکدیگر حفظ گردد: الف. جامعه مدنی آزاد؛ ب. جامعه سیاسی خودمختار (در تمایز با جامعه مدنی و به‌عنوان مکمل یکدیگر)؛ ج. حاکمیت قانون د. بوروکراسی

1. Alfred Smith

دولتی کارآمد و ه. جامعه اقتصادی (در معنای «بازار نهادینه شده») و نه صرفاً بازار سرمایه‌داری.
(Linz, 1996: 5-15 & Alfred)

الف - جامعه مدنی آزاد، با بسترسازی تکاپو و تلاش معقول (مشورت و گفتگو) برای کسب توافق بیشتر در خصوص موضوعات و مسائل سیاسی - اجتماعی و غیره، با کاستن از نفوذ سیاسی روابط قدرت و تغییر روند «مونولوگ» به «دیالوگ»، نقش دولت به‌مثابه تصمیم‌گیرنده نهایی را تضعیف می‌نماید. میخائیل باختین^۱ معتقد است: دیالوگ به روی تفکر و آزادی گشوده است درحالی‌که مونولوگ واجد خصیلتی استبدادی و سرکوبگر است. در طول فرآیند تعامل و گفتگو، به دیدگاه‌های غیرها / دگرها و در حاشیه قرار گرفتگان، اهمیت داده می‌شود. به همین سان، هانا آرنت جوهره سیاست را سخن‌ورزی و بیان می‌داند و از نظر او انسان‌ها به این دلیل موجودات سیاسی هستند که قدرت تکلم دارند. به نظر وی خشونت به‌مثابه پدیده‌ای مقابل سیاست اساساً گنگ، لال و خاموش است. سیاست یعنی گفتگو، حرف‌زدن و مباحثه کردن. به نظر هابرماس نیز دموکراسی در «وضعیت کلامی آرمانی» متحقق می‌شود، یعنی در جایی که ارتباطات انسانی غیر اجبارآمیز حاکم باشد (انصاری، ۱۳۸۴: ۱۲).

ب- در حقیقت اصل «خودمختاری»، اساسی‌ترین مفهوم دموکراسی و برگردان دقیق‌تر آن «خود آئینی» به اعضای جامعه سیاسی دمکرات امکان می‌دهد تا خودآگاهانه استدلال کنند، خوداندیش^۲ و خودسامان بخش^۳ باشند. رسیدن به چنین «خود آئینی»، جوهره دموکراسی را تشکیل می‌دهد و در جایی که به هر دلیل این خود آئینی انکار شود، دیگر نمی‌توان از دموکراسی صحبت کرد. وجود چنین خصیلتی، فرصت ایفای نقش شهروندان در عرصه‌های تصمیم‌گیری و دیگر حوزه‌های مشارکت را فراهم می‌سازد. از نظر پیتر باچراچ^۴، مشارکت دموکراتیک یعنی «فرآیندی که در آن، افراد مسائل عمومی را که برایشان مهم است و به طور مستقیم بر زندگی آن‌ها اثر می‌گذارد، تدوین و درباره آن‌ها بحث کنند و راجع به آن‌ها تصمیم‌گیری کنند. این فرآیند کم‌وبیش مداوم

1 . Mikhail Bakhtin
2 . self- reflective
3 . self- determining
4 . Peter Bachrach

است و بر مبنای رودررو انجام می‌شود؛ مبنایی که در آن، مشارکت‌کنندگان از تدوین مسائل گرفته تا تعیین سیاست‌ها، حرف خود را می‌زنند» (Bachrach, 1975: 41).

ج- در جایی که حقوق انسانی بنیادی مردم مصرح در قانون رعایت نشود و یا توانایی تغییر مسالمت‌آمیز سیاست‌های حکومت از مردم سلب شده باشد، عرصه محدودی برای حاکمیت قانون باقی می‌ماند. به علت همین محدودیت، پاسخگویی حکومت کاهش می‌یابد. در عین حال، به دلیل اجتناب این رژیم‌ها از پاسخگویی افقی، فضای سیاسی تا آن حد تحمل می‌شود که احزاب سیاسی و سازمان‌های مدنی به صورت ظاهری شکل بگیرند، مطبوعات مستقل تا اندازه‌ای فعالیت کنند و برخی مباحث و گفتگوهای سیاسی در حدی که حداقلی از آزادی بیان تأمین گردد، مطرح شوند (اوتاوی ۱۳۸۶: ۷). به همین دلیل، صرف وجود سازوکار انتخاباتی مبتنی بر برابری سیاسی و رأی اکثریت شهروندان برای تحقق دموکراسی کافی نیست؛ بلکه امکان تداوم فعالیت گروه‌های شکست‌خورده در انتخابات، تضمین آزادی مطبوعات و (آزادی فعالیت سازمان‌های غیردولتی)، رعایت حقوق بشر، برقراری امنیت عرصه عمومی توسط دولت و دستگاه قضایی مستقل نیز از جمله موارد لازم به‌منظور تحقق دموکراسی معرفی شده است (Held, 2007: 264).

د- منظور از بوروکراسی، ساختاری با وظایفی است که از طریق تخصص و قوانین و مقررات رسمی مشخص می‌شوند. هر گونه عیب و کاستی در این نظام، باعث نقص اجرای اهداف سیاست‌گذار شده و تحقق اهداف سیاست‌گذار را با مشکل مواجه می‌سازد؛ بنابراین، اگر دولت‌ها و حکومت‌ها نتوانند رضایت شهروندان را برآورده سازند، اعتماد عمومی در جامعه کاهش می‌یابد (مولوی و همکاران، ۱۳۹۸: ۸۵). نداشتن اعتماد که دلیل آن چیزی متفاوت از رضایت شهروندان از خدمات ارائه شده در بخش دولتی است، گذشته از پیامدهای متعددی از جمله کاهش سرمایه اجتماعی، خوشبینی، همبستگی اجتماعی و احساس ناتوانی بخش عمومی در پاسخ به مخاطرات ملی و بین‌المللی، دولت نیز با افزایش نارضایتی عمومی و زوال اعتماد همگانی، بسیاری از لوازم دموکراسی و تجلی اراده مردم را از دست می‌دهد و در نتیجه، میزان مشارکت و رقابت سیاسی در عرصه فعالیت حزبی، انتخاباتی و پارلمانی، به پایین‌ترین سطح ممکن تنزل می‌یابد و همین وضعیت، نهایتاً به بحران مشارکت و متعاقب آن نابسامانی و ناستواری سیاسی می‌انجامد (پای و دیگران، ۱۳۸۰).

ه- هر چند به طور معمول تمام اقتصادهای دنیا از قابلیت بازار سرمایه‌داری در صورتی که قسمت عمده درآمد دولت را رانت تشکیل دهد، برخوردار هستند؛ اما تنها کشورهایی که ۴۲ درصد یا بیشتر از کل درآمدهای رانت خارجی تشکیل دهد، در چنین مسیری قرار می‌گیرند (لوچیانی، ۱۳۸۰: ۱۲). درآمدهای حاصل از رانت از طریق دیوانسالاری دولتی، وابسته بودن طبقات اجتماعی، بی‌نیازی دولت به مالیات‌گیری از شهروندان و عدم پاسخگویی دولت به مردم، منجر به تولید و بازتولید قدرت‌گرایی می‌شود (سریع‌القلم، ۱۳۹۱: ۱۱۶)، زیرا در نظام‌های مردمسالار بازار نهادینه شده به مردم اجازه مشارکت در اقتصاد را می‌دهد، اما در دولت‌های تحصیلدار، رانت نه بر مبنای سطح تولید و فعالیت نیروهای انسانی بلکه بر اساس اراده سیاسی دولت بیشتر به طبقات و گروه‌هایی تعلق می‌گیرد که در برابر امتیاز دریافتی، قادر به تامین انتظارات دولت از خود باشند.

در نتیجه، تکیه و تعامل دولت با این طبقه خاص (سرمایه‌دار) فاصله دولت از جامعه را افزایش می‌دهد و به‌رغم تلاش دولت در توجه و تحقق خواسته‌های شهروندان، اما در عمل به دلیل خودفراتریبینی و بی‌نیازی از طبقات اجتماعی، پاسخگویی به نسبت به درخواست‌ها و مطالبات چندوجهی آنان از جمله مشارکت سیاسی را ضروری نمی‌بیند (ابطحی و حیدری، ۱۳۹۲: ۳۲). هر چند دموکراسی عموماً نیازمند شهروندانی است که هم دارای فرهنگ تابعیت و هم دارای فرهنگ مشارکت باشند، اما با تقویت انتظار اطاعت و تابعیت شهروندان و خلاصه‌شدن زندگی دموکراتیک در رأی‌دادن ادواری در دولت‌های تحصیلدار، زمینه مشارکت عمومی در تصمیم‌گیری تضعیف می‌گردد و بدین سان، فرهنگ سیاسی تبعی ۱ بر نوع مشارکتی ۲ پیشی می‌گیرد.

۹. افراد در فرهنگ سیاسی تبعی از مقامات حکومتی و قوانین منفعلانه اطاعت می‌کنند و خود را درگیر سیاست نمی‌سازند. در این نوع فرهنگ سیاسی، فرد پیرو، از وجود نظام سیاسی آگاهی دارد و نسبت به آن گرایش ویژه‌ای پیدا کرده است اما رابطه فرد با نظام سیاسی و برون‌دادهای نظام یک طرفه است. در این نوع فرهنگ سیاسی، فرد در درون‌دادهای یک نظام سیاسی نقشی ندارد و تنها در قسمت خروجی سیستم نقش دارد. از این رو در جامعه‌ای که دارای فرهنگ تبعی است، خروجی سیستم بسیار فعال است. در این نوع فرهنگ سیاسی، فرد تابع از اقتدار حکومت آگاه است؛ او به شدت تحت تأثیر آن است. شاید نسبت به آن احساس غرور می‌کند و آن را نیز به صورت مشروع یا غیرمشروع ارزیابی می‌کند، اما رابطه او با نظام اساساً رابطه‌ای انفعالی است (گابریل آلموند و دیگران، ۱۳۸۱: فصول سوم و چهارم).

۱۰. افرادی که فرهنگ سیاسی مشارکت‌جو دارند در فرآیندهای سیاسی، به اقتضای مشارکت بالفعل و بالقوه خود از مسایل سیاسی آگاهند و می‌توانند تقاضاهای سیاسی مطرح سازند و حمایت سیاسی خود را در اختیار رهبران سیاسی قرار دهند و عملاً نیز چنین می‌کنند. در این فرهنگ سیاسی، افراد جامعه به طور نسبی در نظام سیاسی به عنوان یک کل (ساختارهای اداری و سیاسی)، نهادها (طرح‌خواست‌ها و تقاضاها)، داده‌ها (شامل استراتژی‌ها، قوانین و طبقه‌بندی اولویت‌ها) نقش دارند. افراد در این

با کم‌رنگ‌شدن دریافت مطالبات توده‌ها توسط جامعه مدنی همچون احزاب و رسانه‌ها و موسسه‌های غیردولتی و... امید مردم با کاهش امکان تبدیل مطالبات به خروجی‌های مناسب، کارآمدی حکومت کم می‌شود و در نتیجه، جریان جدیدی از پوپولیسم به راه می‌افتد که طی آن دولت از طریق برگزاری انتخابات نسبتاً آزاد و رقابتی و تلاش به‌منظور پاسخگویی مستقیم به مطالبات مردم، با مصادره نمودن امید و اعتماد عمومی برای مدتی نامعلوم، مشروعیت خود را هرچند به طور نسبی ترمیم می‌نماید.

تقویت ساختار رانتیر دولت؛ تضعیف حوزه عمومی و کاهش کیفیت مشارکت

به اعتقاد کارل پوپر هر چند دموکراسی بدون رأی گرفتن از مردم، شکل اجرا به خود نمی‌گیرد؛ اما هر رأی‌گرفتنی هم به معنای اجرای دموکراسی نیست. اجرائی شدن دموکراسی نیازمند بستر و زمینه‌ای است که رشد و استقلال فردی را در سایه تعامل با دیگران فراهم سازد (پوپر، ۱۳۷۸: ۲۸). بنابراین می‌توان گفت خودمختاری فرد شرط دموکراسی تلقی نمی‌شود؛ بلکه دموکراسی پیش درآمد تحقق خودمختاری است (Keegan, 2005: 26). از این منظر، ضرورت و اهمیت دموکراسی که برآیند ارگانیک خود فهمی است، جایگاه آن را در مقام هدف و نه ابزار معین می‌سازد تا این شیوه حکومتداری به عنوان نوعی از نظام جامعه پویا و نه مکانیسم انتخاب و قدرت بخشی حکومت، شناخته شود. به بیان گادامر همه انواع اجتماع بشری نوعی از اجتماع زبانی‌اند و زبان واسطه‌ای است که از طریق آن فهم و استدلال واقعی بین دو نفر روی می‌دهد (Gadamer, 2003: 443). از آن جا که با کاربست زبان در تعاملات اجتماعی، ظرفیت افراد برای پذیرش دیگران افزایش می‌یابد و زمینه برای نیل به تعاملی سازنده در بین آحاد اجتماع مهیا می‌گردد، شکوفائی و نهادینه شدن چنین نگرشی، مستلزم اعتقاد به حوزه عمومی است که در آن دامنه مشارکت به فعالیت صرف در حوزه سیاسی محدود نمی‌شود، بلکه به عنوان

فرهنگ سیاسی بر این باورند که می‌توانند بر تصمیمات سیاسی تأثیر بگذارند و از وضعیت خود به عنوان شهروند اطلاع کافی دارند. افراد در فرهنگ‌های سیاسی مشارکتی فعالانه در کارهای نظام درگیر می‌شوند، اعم از این که ایشان با نظام شناخته شوند یا آن را رد نمایند؛ زیرکانه از نفوذ نظام در زندگی خود آگاهند و سعی می‌کنند که در خط مشی سازی و طریقی که در آن به کار برده می‌شوند، نفوذ کنند (آلموند و دیگران، پیشین).

فعالیتی شناخته می‌شود که امکان تحقق و نمود آن در دیگر حوزه‌ها از جمله عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی نیز وجود دارد (Benhabib, 1992: 7). از این منظر، افراد ضمن اخذ برخی حقوق و وظایف ویژه تشکیل‌دهنده خصوصیات اخلاقی و رفتاری خود از اجتماعی که در آن زندگی می‌کنند، همزمان خود را در تحقق اهداف و مقاصد جامعه وظیفه‌مند و مسئول می‌یابند (مارش و استوکر، ۱۳۸۴: ۵۹).

با در نظر داشت چنین وظیفه‌مندی و مسئولیتی، طرف‌داران دموکراسی بی‌اعتنائی به هر آنچه بر مشارکت افراد در عرصه تصمیم‌گیری سیاسی خدشه وارد سازد را مورد انتقاد قرار می‌دهند؛ چون احساس بی‌مسئولیتی مردان و زنانی که به طور مستقیم از طریق مشورت، تصمیم‌گیری و عمل مشترک در سیاست‌هایی که زندگی مشترک آن‌ها را تعیین می‌کند، در واقع مانع از آزاد شناخته‌شدن آن‌ها می‌شود (Barber, 2003: 14). از این‌رو دموکراسی به منزله هدف، به تقویت نهادهای مدنی و شبکه‌های فرا سیاسی به منظور اثرگذارتر کردن صدای مردم در بازسازی اجتماعی عمیقاً دموکراتیک، یاری می‌رساند (Green, 1999: 54) و به تعبیر چارلز تیلور، عامل موجودیت‌یابی هر فرد در چارچوب «شبکه‌های هم‌صحبتی» می‌شود (Taylor, 1996: 36). با عضویت در این‌گونه شبکه‌ها با ایجاد احساس با هم بودن افراد و گروه‌ها با موقعیت‌مندی‌های مختلف و درک ضرورت تلاش و کار دسته‌جمعی به منظور حل مسائل اجتماعی جهت نیل به زندگی خوب، نوعی فرهنگ مشارکتی خلق می‌شود (Young, 2000: 112). خلق و حفظ این فرهنگ ناشی از میل به حضور و مشارکت برای ایجاد دعاوی و پیشنهادها به گونه‌ای است که به دنبال دستیابی به فهم دیگران با علایق، تجارب و موقعیت متمایز و تلاش در متقاعد کردن آن‌ها در ارائه دعاوی منصفانه است که صرفاً منافع فردی مدنظر واقع نشود، بلکه این فهم به وجود آمده باشد که با تلاش جهت دستیابی به اهداف متعالی و ملی، مصالح فردی نیز به دنبال آن حاصل خواهد شد. شکل‌گیری و نیز تداوم چنین حالتی در گرو گشودگی احساس رفتاری کارگزاران سیاسی نسبت به دعاوی دیگران در سیاست‌گذاری عمومی است، اما از آنجا که دعاوی دیگران دارای فضائل و خیر خاص خود است این خیرها و فضایل امکان دارد با یکدیگر در منازعه باشند، اما هیچ‌وقت همدیگر را باطل نمی‌کنند (Taylor, 1998: 502). چنین ویژگی‌هایی بنا به تعبیر رابرت پنتام ایجاب می‌کند نحوه رفتار دولتمردان به گونه‌ای باشد تا همه گروه‌ها احساس کنند

روند و سویه سیاست‌گذاری در راستای تحقق شرایط بهینه در حال برنامه‌ریزی و انجام است (امین رشتی، ۱۳۹۲: ۸۸).

در خصوص تأثیر نحوه عملکرد دولت بر نوع مشارکت سیاسی نیز اسکاچپول معتقد است: «چنانچه دولت با برخورداری از استقلال نسبی سیاست‌هایی را اعمال کند که نه تنها به تقویت اعتماد عمومی مدد نرساند؛ بلکه بعضاً بر ضد منافع آن‌ها باشد، همه آنچه می‌تواند به گسترش مشارکت اجتماعی و در نتیجه تقویت حوزه عمومی منجر گردد، از کف خواهد رفت» (حاجی یوسفی، ۱۳۷۷: ۷۶). بنا به تعبیر لوچیانی، دولت‌ها در چنین شرایطی ترجیح می‌دهند با توزیع کالا و خدمات و درآمد رضایت مردم را جلب کنند و دیگر احتیاجی به مشروعیت دموکراتیک نخواهند داشت. به باور او، در جوامعی که دولت به منابعی مانند نفت دسترسی دارد ممکن است کشمکش قدرت و گروه‌گرایی را تجربه کند، اما به دلیل نداشتن کمترین وابستگی ممکن به جامعه و کارکرد اقتصاد داخلی، بعید است تقاضاهای مردمی برای ایجاد دموکراسی را مورد عنایت قرار دهد (لوچیانی، ۱۳۸۰: ۴۵). بیلایو نیز می‌گوید: «سیاست در جوامع تحت کنترل دولت رانتیر ناپدید می‌شود، حتی به شکل غیررسمی و در خفا نیز مطرح نمی‌شود». این «غیرسیاسی شدن» باعث می‌شود تا «جامعه مدنی از هر نوع ادعا نسبت به دولت دست بردارد، زیرا جامعه برای تأثیرگذاری بر سیاست، قدرتی در خود نمی‌بیند و علاوه بر این دولت هم خود را از هرگونه ارتباط با جامعه مدنی رهایی بخشیده است» (حاجی یوسفی، ۱۳۷۶: ۱۱۹)؛ چرا که دولت رانتیر به دموکراسی و در نتیجه اعطای استقلال نسبی به جامعه علاقه چندانی نشان نمی‌دهد مگر آن که به این کار واداشته شود. «از جمله مقاطعی که مسئله دموکراسی به منزله مسئله‌ای اجتناب‌ناپذیر درآمده است و جریان عظیمی به طرفداری از دموکراسی پدیدار می‌شود، زمانی است که دولت به اخذ مالیات وابسته باشد» (لوچیانی، ۱۳۸۰: ۵۲).

در غیر این مقطع، دولت با توزیع درآمدهای رانتی مردم را به خود وابسته نگاه می‌دارد تا در تصمیم‌گیری‌ها از خود استقلالی نداشته باشند و همیشه چشمانشان به دست دولت دوخته شود. نتیجه برخورداری دولت از استقلال کامل در هزینه کردن درآمدهای رانتی برخلاف منافع جامعه و در راستای منافع شخصی، اخلال در کارکرد سه حوزه دولت، نهادها و دموکراسی را در پی خواهد داشت که کاهش مشارکت اجتماعی و تضعیف حوزه عمومی برآیند نهائی آن است

(الوانی، ۲۱: ۱۳۹۱)؛ چرا که با افزایش درآمدهای ناشی از صادرات منابع طبیعی همچون نفت و عدم نیاز و تمکین دولت به جامعه و درآمدهای مالیاتی آن، حجیم‌تر شدن دولت از سویی و بسته‌شدن و کوچک‌تر شدن جامعه مدنی و انجمن‌های صنفی و حزبی و... به دنبال می‌آید که تمامی این موارد در درجه اول به تخریب رابطه دولت و جامعه و در نهایت، تضعیف سرمایه اجتماعی به‌مثابه یکی از استوارترین پایه‌های دموکراسی منجر می‌گردد.

ناکامی گفتمان عدالت دولت بهار با تداوم تردید سیاسی ناشی از درآمدهای نفتی

عدالت همواره به‌عنوان یک دال در رقابت‌های گفتمانی مطرح بوده است، اما جایگاه این دال در منازعات سیاسی میان گفتمان گروه‌ها و جناح‌های سیاسی مختلف، فراز و فرودهایی داشته و در هر یک از آن‌ها برداشتی متناسب با روح عملکردی‌اش از این نشانه صورت گرفته و نمود یافته است. در واقع، هر یک از گفتمان‌های روی کار آمده پس از انقلاب اسلامی تلاش نموده‌اند تا این دال را به انحصار خود درآورده و آن را به گونه‌ای معنا کنند که از مزیت سیاسی بالاتری در میدان منازعه و قدرت برخوردار شوند. اما در دهه هشتاد، گفتمان اصول‌گرایی بیش از سایر گفتمان‌ها در مفصل‌بندی خود از این دال بهره برده و با قراردادن آن به‌عنوان یکی از دال‌های اصلی توانست در جریان انتخابات نهم ریاست‌جمهوری خود را به‌عنوان گفتمان هژمون تثبیت کند. لاکلاو و موفه برای تبیین این مسئله که چگونه در طول بحران‌ها، برخی گفتمان‌ها در مقایسه با برخی دیگر با استقبال و موفقیت بیشتری مواجه می‌شوند، از مفهوم «قابلیت دسترسی» استفاده می‌کنند. قابلیت دسترسی دو جنبه دارد:

- ادبیات و مفاهیم آن ساده و همه‌فهم باشد یا دست‌کم به زبان ساده و عامیانه بیان شود.
 - آن گفتمان در شرایطی در دسترس همگان قرار گیرد که هیچ گفتمان دیگری به‌عنوان رقیب و بدیل به شکل هژمونیک در عرصه رقابت وجود نداشته باشد (کسرائی، ۱۳۸۸: ۳۶۵).
- برای هژمونی یک گفتمان تنها عامل قابلیت دسترسی کافی نیست، بلکه گفتمان باید برای مردم خود قابلیت اعتبار نیز داشته باشد تا بتواند مورد پذیرش واقع شود. قابلیت اعتبار عبارت از نسبت یک گفتمان با عمل و انتظار جامعه است و از بین گفتمان‌های قابل دسترس آن گفتمانی که بتواند انتظارات مردم را تأمین کند، اعتبار می‌یابد. قابلیت اعتبار به این مفهوم اشاره دارد که اصول پیشنهادی یک گفتمان با اصول بنیادین یک جامعه سازگاری داشته باشد. در شرایط اجتماعی

مختلف، تمام گفتمان‌ها به شکل برابر در دسترس نیستند و نابرابری در قابلیت دسترسی بازتابی از مبارزه قدرت رسوب شده است (مک دانال، ۱۳۸۰: ۹۸). شاید باتوجه به تقسیم‌بندی وضع انسان در اندیشه غربی به دو دوره «باخانمان» و «بی‌خانمان» توسط مارتین بوبر - فیلسوف اتریشی - (شرفی، ۱۳۸۹: ۱۴)؛ بهتر بتوان چگونگی اعتباریابی گفتمان عدالت را باتوجه به شرایط اقتصادی کشور در آستانه انتخابات نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری که دو قطب «سرمایه‌دار» و «بی‌سرمایه» شاکله جامعه ما را می‌ساختند، درک نمود. پیدایش این شکاف‌ها و قطب‌ها، محصول عملکرد دو گروه عمده از شخصیت‌های حقیقی و حقوقی در درون دیوان‌سالاری کشور بود: حکمرانان و سیستم. باگذشت قریب سه دهه از انقلاب اسلامی، مردم با آشکال جدیدی از «سرمایه‌داری رفاقتی» مواجه شده بودند که قدرت‌های سیاسی ثروت محور آن را بازتولید کرده و از زمین‌خواری و تراکم خواری تا کوه خواری پیش رفته و اغلب شریان‌های حیاتی توسعه کشور و فرصت‌های اقتصادی را غصب کرده بودند. به نظر می‌رسد که این قدرت‌های سیاسی هیچ مانعی را نیز در برابر خود نمی‌دیدند و علی‌رغم نارضایتی‌های عمومی همچنان می‌تاختند تا سهم بیشتری از قدرت ببرند و امتیازات مالی فراوان‌تری را صاحب شوند. ازاین گذشته، اقتصاد ملی، وارث یک کالبد نفتی مصرف‌گرا، واردات محور و غیرتولیدی بود که به صورت جوهری، نابرابری را بازتولید و توزیع می‌کرد (راغفر، ۱۳۹۲: ۸۱). به این ترتیب و با توجه به شرایط موصوف، طرح مقوله عدالت با زبانی ساده، برای همگان قابل فهم بود. «اگر عدالت را محور قرار دهیم، سمت و سوی برنامه‌ریزی‌های اقتصادی ما عوض خواهد شد و آن‌گاه پس از آن که فرصت‌های برابر در اختیار تمام ملت قرار گرفت، بسیاری از مشکلات ما حل خواهد شد» (احمدی‌نژاد، کیهان ۸۴/۰۳/۲۰). «عدالت یعنی اینکه امکانات به طور عادلانه در اختیار مردم قرار گیرد» (همان ۸۴/۰۳/۲۴).

«من معتقدم دولت آینده، دولت عدالت‌خواه است و با استقرار مدیران دلسوز و مؤمن در کشور تا چهار سال آینده وضعیت زندگی و روحیه مردم بهبود خواهد یافت. امروز مسئولیت ما و رسالت ما ساختن کشوری پیشرفته، مرفه و نمونه در جهان است (احمدی‌نژاد، شرق ۸۴/۰۳/۱۷)». او در جای دیگر این‌گونه می‌گوید: «با مشارکت و حضور مردم در عرصه‌های اداره کشور می‌توان اصلاح و پیشرفت را تضمین کرد. این تصور باطل و گمراه‌کننده‌ای است که بدون حضور فعال مردم می‌توان موجب پیشرفت اقتصادی و اعتلای فرهنگ و هنر و ادبیات کشور

شد. اگر مردم وارد عرصه‌ها شوند، حتی با کیفیت بهتر، بالاتر و ارزان‌تر کشور را به پیش خواهند برد» (احمدی‌نژاد، کیهان ۱۳/۰۳/۸۴).

پایه اصلی فعالیت‌های انتخاباتی احمدی‌نژاد هم ستادهای خودجوشی بود که در تهران و شهرستان‌ها توسط طرف‌داران او و گروه‌ها و انجمن‌های مردمی غیررسمی و... تشکیل شده بود. نوع تبلیغاتی که در این انتخابات صورت می‌گرفت عمدتاً کم‌خرج و ساده بود، به گونه‌ای که برخی تراکت‌ها و پوستره‌های منتشره در سطح تهران در حمایت از وی با چاپ سیاه‌وسفید و متن‌های دست‌نویس بود و طبعاً چنین شیوه کم‌خرجی در میان تبلیغات سنگین و پرخرج برخی کاندیداها، مردمی‌تر جلوه می‌کرد (سیاح، ۱۳۸۴: ۹۴).

بلافاصله در مرداد ۱۳۸۴ در برنامه تفصیلی مکتوب و مدون ارائه شده دولت نهم، یعنی یک ماه پس از پیروزی در انتخابات سوم تیر، به خوبی ساختار، آرایش و دال‌های گفتمانی دولت بویژه عدالت گستر، مشاهده می‌شد. در مقدمه این برنامه، با تأکید بر انقلاب اسلامی و ارزش‌های آن، ولایت و رهبری الهی امام خمینی (ره) عامل توفیق این انقلاب و مایه تمدن‌سازی آن به شمار آمده و با تأکید بر اصول‌گرایی انقلابی، دال‌های چهارگانه عدالت گستر، مهرورزی، پیشرفت و تعالی مادی و معنوی، و خدمت‌رسانی مورد اشاره قرار گرفته بود. همچنین در اکثر احکام انتصابات صادره از سوی رئیس‌جمهور، اشاره به دال‌ها یا شعارهای چهارگانه دولت نهم، در بخش انتهایی این احکام دیده می‌شد. از سویی، ایشان در طول چهار سال خدمت دولت خود و در خلال سال‌های ۸۴ الی ۸۷ و در اول مهر ماه و با شروع سال تحصیلی، سؤال خود را از دانش‌آموزان پیرامون شعارهای چهارگانه دولت نهم که حول عدالت محوری بوده، مطرح می‌نمود (اخوان کاظمی، ۱۳۸۸: ۱۹۸).

به‌رغم طرح این گفتمان مردم‌محور، اما از آن جا که هر گفتمان سیاسی حاوی اصول و قواعدی است که کردارهای سیاسی را متعین می‌سازند و تحول گفتمانی تحول در آن کردارها را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد؛ پس از به‌قدرت‌رسیدن آقای احمدی‌نژاد، تداوم ساختار مبتنی بر درآمدهای نفتی مانع تغییر و تحول گفتمانی وی شد و در نتیجه انسان‌ها امکان تبدیل به فاعل شناسی و سوژه را پیدا نکردند، بلکه همچنان ابژه و سوژه‌ی منقاد باقی ماندند؛ چه آن که با در اختیار دولت باقی‌ماندن نفت، مردم به‌منظور بهره‌مندی از مواهب ناشی از درآمدهای سرشار ناشی از آن

هر چه بیشتر در صدد برآمدند تا به دولت نزدیک شوند، درحالی که چنین گرایشی به سوی مردم در اهالی دولت دیده نمی‌شد و دولت تا جایی که دلش می‌خواست یا تا جایی که درآمد نفت اجازه می‌داد، بزرگ شد.

با بزرگ شدن دولت، منابع نفتی به جای تحقق وعده‌های معطوف به عدالت، به یکی از پایه‌های مشروعیت تبدیل شد (و شاید هم مهم‌ترین پایه آن) و ناخواسته، نیاز به منبع مردمی مشروعیت رو به نقصان گذارد. به علاوه نفت نه تنها پایه مشروعیت که پایه عقلانیت دولت هم شده بود، به عبارت دیگر اگر بهره‌وری بالاتر معرفی از نتایج عقلانیت ایزاری و مدرن باشد، نفت و درآمدهای بادآورده آن ضرورت و نیاز به این بهره‌وری را از میان می‌برد و عقلانیت در اداره امور به عنصری غیرمهم و زاید تبدیل می‌گردد، و از اینجا ناکارآمدی، تبلی و... سپس فساد و تباهی در اقتصاد و جامعه آغاز می‌شود. در چنین دولتی، بجای رواج شایسته‌سالاری که نشانه‌ای از حاکمیت عقلانیت است، ارادت‌سالاری که نشانه‌ای از حکومت فاسد و ناکارآمد است، شایع و حاکم می‌شود.

همان‌گونه که پویش تحولات سیاسی اجتماعی ایران نشان از آن دارد که تکیه بر درآمدهای سرشار نفتی به ظهور و سر بر کشیدن دولت‌هایی با اقتداری بی‌بدیل در عرصه سیاست‌گذاری‌های اجتماعی و اقتصادی که خود را فراتر از همه طبقات اجتماعی، جریان‌ها، احزاب و گروه‌ها می‌دانستند، منجر شده است، دولت احمدی‌نژاد نیز به همین سرنوشت گرفتار شد و با کاهش میزان پاسخگویی دولت (نظیر واقعه بست نشینی ۱۱ روزه رئیس‌جمهور) به موازات افزایش درآمدهای ناشی از صادرات نفت، بر یافته‌های پژوهشگران حوزه اقتصاد سیاسی در خصوص کاهش اتخاذ مشی دموکراتیک در پی عدم پابندی به اجرای عدالت، مَهر تائید نهاده شد.

مایکل راث در سال ۲۰۰۱ و لئونارد واتچکن در سال ۲۰۰۴ با تمرکز بر کارکرد و ویژگی‌های دولت‌های رانتیر به این نتیجه رسیده بودند که رابطه بسیار مستحکم و معکوسی میان درآمد نفتی و دموکراسی وجود دارد. آن‌ها با استفاده از داده‌های آماری و اقتصادی ۱۱۳ کشور جهان در سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۹۷ به این نتیجه دست یافتند که درآمدهای نفتی که بخشی از تولید ناخالص ملی این کشورها را تشکیل می‌دهد، تأثیر منفی قابل توجهی بر شکل‌گیری نهادهای مدنی در این کشورها می‌گذارد (Ross, 2001:97).

توماس فریدمن نیز که بسیاری از کشورهای صادرکننده نفت را مورد مطالعه قرار داده و در مقاله‌ای در سال ۲۰۰۶ نتیجه این مطالعه را منعکس کرده بود، می‌نویسد: میان میزان آزادی‌های سیاسی در کشورهایی که صادرکننده نفت هستند، با درآمدهای نفتی آن کشورها رابطه معناداری وجود دارد (Fridman, 2006:44). وی بر این باور بود که بالا رفتن درآمدهای نفتی در کشورها، میزان آزادی‌های سیاسی را به شدت کاهش می‌دهد و در حقیقت میان درآمدهای نفتی و آزادی‌های سیاسی در این کشورها، رابطه معکوس وجود دارد. او از این نظریه به عنوان قانون اول پتروپالیتیک نام می‌برد. بر اساس این قانون هر چه بهای نفت افزایش پیدا کند، آزادی مطبوعات، آزادی بیان، انتخابات آزاد و استقلال دستگاه قضایی و احزاب سیاسی در این کشورها بیشتر تحت الشعاع قرار گرفته و محدودتر خواهد شد. اما چنین روندی نتیجه دیگری را نیز با خود به همراه دارد و آن این است که هر اندازه بهای نفت در بازارهای جهانی افزایش می‌یابد، شمار کمتری از رهبران کشورهای نفت خیز به آنچه دنیا در مورد آن‌ها می‌اندیشد و یا قضاوت می‌کند، توجه می‌کنند (Fridman, 2006:46).

مروور تقسیم سه گانه انواع دولت از منظر نقش آن در توسعه اقتصادی به ضد توسعه، توسعه خواه و مردد توسط برخی از صاحب نظران، نیز از ایجاد فاصله هر چه بیشتر بین دولت‌های رانتیر و دموکراسی حکایت دارد: نوع اول این گونه دولت‌ها در نظر و عمل در برابر توسعه، مانع ایجاد می‌کنند. دولت‌های قاجاری از این دست بودند. دومی در نظر و عمل در پی تحقق توسعه است، اما سومی از لحاظ نظری و در شعار، طرفدار توسعه است؛ اما در عمل با ممانعت از رشد اقتدار جامعه مدنی، به عنوان مانعی برای توسعه عمل می‌کند؛ بنابراین از آن جا که هر چند این گونه دولت‌ها در ظاهر برنامه توسعه می‌نویسند؛ اما چون در باطن به آن معتقد و عامل نیستند، "دولت مردد" خوانده می‌شوند (سلطانی، ۱۳۹۱: ۱۰۲). آنچه تمامی این نظریه پردازها در مطالعات خود بدان اذعان دارند، این است که چنانچه درآمدهای نفتی در کشورهای صادرکننده نفت افزایش یابد و این درآمدها در اختیار دولت‌ها باشد، ضریب دموکراسی پایین می‌آید؛ چرا که منبع درآمد حکومت، درآمدهای عمومی حاصل از مالیاتی نیست که مردم و جامعه پرداخت می‌کنند و لذا نه تنها دلیلی برای پاسخگویی به مردم باقی نمی‌ماند، بلکه با وابسته شدن مردم به دولت در این نوع

حکومت‌ها، توجه به قابلیت‌ها و شایستگی‌های فردی به منظور اجرائی شدن عدالت اجتماعی، به محاق فراموشی می‌رود.

دولت آقای احمدی‌نژاد نیز همچون همه دولت‌های پس از مشروطیت، به علت برخورداری از درآمد سرشار نفت نتوانست از تردید عبور کند و ماهیت یک دولت توسعه‌خواه را بپذیرد. بر عکس به ظواهر توسعه‌خواهی بسنده و جلوی فرآیند توسعه منجر به رشد جامعه مدنی را سد نمود. مرور گذرای رفتار دولت نهم و دهم، به‌خوبی بیانگر این واقعیت تلخ است. بر اساس آمارهای منتشر شده از سوی سازمان اوپک در سال ۲۰۰۷ میلادی، دولت نهم با متوسط درآمد نفتی بالغ بر ۶۲ میلیارد در سال طی سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ میلادی بیشترین سهم درآمد نفتی (تنها از محل صادرات نفت خام) بین تمام دولت‌های پس از انقلاب اسلامی را از آن خود کرده است، درحالی‌که دولت موسوی (موسوم به کابینه جنگ) با متوسط درآمد سالانه ۸/۱۲ میلیون دلار در سال، پایین‌ترین سهم سالانه از درآمدهای نفتی را بین دولت‌های سه دهه گذشته داشته است. درآمد نفتی سالانه در دولت هاشمی رفسنجانی که نزدیک‌ترین دولت از نظر درآمدهای نفتی به کابینه جنگ بوده است، حدود ۱۶ میلیارد دلار بوده است. این رقم برای دولت خاتمی برابر ۲۱ میلیارد دلار بوده است. بالاترین میزان تولید روزانه نفت نیز مربوط به دولت نهم؛ یعنی حدود ۴ میلیون بشکه در روز است که این رقم در دولت‌های دیگر به ترتیب خاتمی ۳/۶ میلیون بشکه، هاشمی ۳/۴ میلیون بشکه و موسوی ۲/۳ میلیون بشکه در روز بوده است (شادی وند، ۱۳۹۴: ۱۵).

در این دوران به شهادت خود اهالی مجلس، قانون بیش از هر زمانی زیر پا گذاشته شد. حتی یک سال هم بودجه به‌موقع به مجلس داده نشد. در زمینه سیاست‌های اقتصادی، ۸۷ درصد خصوصی‌سازی‌ها به بخش خصوصی واگذار نشده و ۱۳ درصد بقیه نیز معلوم نیست به چه کسی واگذار شده است. همه بانک‌های خصوصی از سال ۸۴ و ۸۵ تابع مقررات بانک‌های دولتی شدند. درحالی‌که در یک جامعه دموکراتیک، باید تصمیم‌ها به شکل سازمان‌یافته گرفته شوند و در نهایت این تصمیمات باید از حمایت‌های مردمی هم برخوردار باشد. بدین‌سان با وفور منابع، عقلانیت اقتصادی در حاشیه قرار گرفت و مدیریت منابع بلاموضوع شد. فرید زکریا نقل می‌کند که «دو اقتصاددان دانشگاه هاروارد، ۹۷ کشور درحال توسعه را طی دو دهه (۱۹۷۱ تا ۱۹۸۹)

بررسی کرده‌اند و متوجه شده‌اند که موهبت‌های طبیعی، ارتباط وثیقی با ناکامی اقتصادی دارد.» (زکریا، ۱۰۱:۱۳۸۵)

از سوی دیگر، فرهنگ سیاسی در چنین جامعه‌ای تحت تأثیر خودمداری و رفتارهای فراقانونی و بی‌اعتمادی و افراط‌گرایی قرار می‌گیرد که به نوبه خود، امکان توسعه فرهنگ سیاسی تبعی را باز تولید کرده و امکان ظهور فرهنگ سیاسی دموکراتیک را کاهش می‌دهد. با قدرتمندی دولت و احساس بی‌نیازی از مفاهیم ملی به‌عنوان پشتیبانی قوی برای تحقق وعده‌های عدالت‌مدارانه در جریان مبارزات انتخاباتی آقای احمدی‌نژاد، بیشتر به‌صرف سخنرانی‌های عمومی و طرح موفقیت‌های بی‌نظیر دولت بسنده شد و طبق نظر گادامر که پرسیدن را به‌مراتب دشوارتر از جواب‌دادن می‌داندست (Gadamer) (2003:306)، با تقویت ساختار رانتیر دولت نهم و دهم و رفتار قیّم‌آبانه دولت که طی آن حیات مردم به درآمدهای نفتی وابسته شده بود، نه‌تنها پرسش از عملکرد دولت دشوار، بلکه در عمل ناممکن گردید.

دموکراسی مجموعه‌ای از منافع و هزینه‌هاست که وابستگی اندازه این هزینه‌ها و فایده‌ها به توان بازیگران، عادات، خلق‌وخوی آن‌ها، امکانات مادی، تجهیزات اقتصادی، نحوه مدیریت و رفتار بازیگران، سبب می‌شود دموکراسی به‌عنوان فرآیندی فرهنگی، اجتماعی و زمان‌بر که یک‌شبه ایجاد نمی‌شود، بیشتر از آن که یک قاعده عینی شناخته شود، یک فرآیند ذهنی تلقی گردد.

هر چند پس از وقوع یک انقلاب بزرگ با مشارکت گسترده بازیگرانی فهیم و توانمند، ساختارهای کهن در هم می‌شکنند و ساختارهای جدید شکل می‌گیرد، ولی تداوم ساختارهای جدید نیازمند بنیاد و تحکیم زیرساخت‌های لازم برای تضمین روند مردم‌سالاری ناشی از آن انقلاب است. یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در تداوم دموکراسی به‌عنوان حکومتی مطلوب در عالم سیاست، پاسخگو بودن دولت در برابر ملت در این نوع از حکومت است. از آنجا که در ساختار مردم‌سالاری، عمده درآمد دولت از جامعه در قالب مالیات و سایر درآمدها کسب می‌شود، دولت باید به جامعه در قبال چگونگی مصرف آن پاسخگو باشد و حق پرسش از عملکرد مسئولین و دولت برای مردم محفوظ است. تداوم حاکمیت دموکراتیک در عین نیاز به شهروندانی دارای فرهنگ تابعیت، به عناصری برخوردار از فرهنگ مشارکت وابسته است؛ زیرا اولی پایه

احساس اطلاعات و وفاداری نسبت به حکومت است؛ درحالی که دومی مبنای اعتقاد مردم به مشارکت و رقابت در زندگی سیاسی را تشکیل می‌دهد.

رونق اقتصادی ناشی از افزایش منابع مالی دولت از رهگذر افزایش صادرات منابع طبیعی می‌تواند با تضعیف پایه دوم رژیم‌های دموکراتیک از طریق تأثیر بر نفوذ توزیعی (رانت‌جویی) نخبگان، آثار منفی در پی داشته باشد. درآمدهای حاصل از منابع طبیعی مثل نفت، فشار کمتری برای ایجاد مردم‌سالاری نسبت به درآمدهای ناشی از انباشت سرمایه انسانی و فیزیکی ایجاد می‌کند. منابع معدنی به‌ویژه نفت که تنها به‌عنوان ابزاری برای عدم مشارکت اجتماعی جامعه در دولت‌سازی کاربرد دارد، باعث آن می‌شود که نهاد دولت به‌جای رسیدن به سطح بالاتر ترقی دموکراتیک با وارونگی به سطح بالاتر ترقی اقتدارگرایی پیش رود و برای آنکه بار فشار افکار عمومی ناظر به درخواست مشارکت جامعه در فرآیند تصمیم‌سازی را بر دوش خود سبک کند، اقدام به تخصیص دوباره منابع و البته تعدیل منافع سیاسی نماید. همچنین برای بقاء، باید به حامیان خود پاداش‌هایی (که ارزش آن حداقل باید به همان اندازه باشد که انتظار می‌رود توسط دیگر رقبای سیاسی به دست آورند)، اختصاص دهد.

در نتیجه به‌جای دموکراتیزه‌شدن جامعه و توسعه صنعتی، نظام سوداگری، رانتی رشد می‌نماید و طبقات سنتی به‌رغم تحولات سیاسی و اجتماعی صورت‌گرفته، خط‌دهنده اصلی سیاست و اقتصاد باقی می‌مانند. در این بازی سیاسی جدید به‌طور حتم بازنده این میدان، طبقه متوسط جدید است که با گسترش رانت‌خواری میل به مشارکت آن در فضای سیاسی نادیده گرفته می‌شود. انبوه درآمدهای حاصل از نفت که سبب پول‌دار شدن دولت شده و مردمی که برای بهره‌مندی از مواهب این ثروت به‌ناچار راه مجیزگوئی را پیش می‌گیرند، مجالی برای فعالیت گروه‌های مستقل (به‌ویژه آن دسته از گروه‌هایی که خواست اصلی آن‌ها رعایت حقوق سیاسی است) باقی نمی‌گذارد. طبقه متوسط که در همه کشورها حامی سیاست‌های پاسخگوئی دولت‌ها هستند، در زمان دولت نهم و دهم و در اثر فشارهای ساختاری و سیاسی وارد بر این طبقه طی سال‌های ۸۴ تا ۹۲، دستخوش انفعال و بی‌تفاوتی سیاسی گردید.

حرکت در مسیر یک‌طرفه میان دولت و جامعه طی بازه زمانی حاکمیت دولت نهم و دهم که در آن دولت پول‌دار و توزیع‌کننده درآمد نفت و مردم نیازمند و متقاضی آن بودند، دورشدن از

اصول و حرکت به سمت مصلحت‌اندیشی سیاسی را سبب گردید. مداخله دولت در اقتصاد و حقوق طبیعی انسان‌ها برای تبدیل آن‌ها به فایده اجتماعی، در قالب آوردن نفت سر سفره مردم؛ یعنی تأمین آنچه اکثریت می‌خواهند، باعث حرکت ثروت ملی در جهتی شد که صرفاً دولت را تقویت نمود و انتظار شفافیت در پاسخگویی در قبال چگونگی مصرف ثروت ملی را بی‌پاسخ گذارد. با تعطیلی تمام آزادی‌ها و از جمله آزادی پرسش از عملکرد دولت در مسیری که در آن دولت به‌عنوان فایده اجتماعی برای مردم تعیین تکلیف می‌کرد، فرهنگ تبعی به‌جای فرهنگ مشارکتی محور دموکراسی را گسترش داد.



فهرست منابع

References

- Abtahi, Mostafa, Heidari, Nusratullah (2013) "Study of the relationship between oil and political underdevelopment in Iran". Quarterly Journal of Political Studies. Volume 5. Number 19. Spring. Pp. 44-25. [In Persian]
- Akhavan Kazemi, Bahram (2009). "The Discourse of Justice in the Ninth Government". Quarterly Journal of Political Knowledge. 2. Autumn and winter. Pp. 243-195. [In Persian]
- Almond, Gabriel; A., Powell, Bingham and Monte, Robert J. (2002) A theoretical framework for the study of comparative politics. Translated by Alireza Tayeb. Tehran: Public Management Training Center. [In Persian]
- Aristotle (1970) Politics. Translated by Hamid Enayat. Tehran: Pocket Books Company. [In Persian]
- Alvani, Mehdi et al. (2012) "Designing a model for improving the level of social capital of citizens in the era of globalization". Quarterly Journal of Strategic Studies of Public Policy. No. 6. Spring. [In Persian]
- Amin Rashti, Narcissus (2013) "The Role of Social Security System on Human Development in Iran". Quarterly Journal of Financial Economics. No. 23. Spring. Pp. 110-81. [In Persian]
- Ansari, Mansour (2005) Democracy Dialogue; Tehran: Markaz Publishing . [In Persian]
- Azghandi, Alireza (2015) *Introduction to Iranian Political Sociology*. Tehran: Qoumes Publishing. [In Persian]
- Bachrach, Peter (1975) *Interest, Participation and Democratic Theory*. In: Pennock, R. & Chapman, J. (eds) *Nomos XVI, Participation in Politics*. New York, Lieber- Atherto
- Badie, Bertran (2000) Political Development. Translated by Ahmad Naqibzadeh, Tehran: Qoumes. [In Persian]
- Barber, Benjamin (2003), *Strong Democracy: Participatory Politics of A New Age*, University of California Press.
- Bayat, Abdolrasoul (2002) *Vocabulary: An Introduction to Contemporary Schools and Thoughts*. Qom: Institute of Religious Thought and Culture. . [In Persian]
- Bobio, Norberto (1997) *Liberalism and Democracy*. Translated by Babak Golestan. Tehran: Cheshmeh Publishing. [In Persian]
- Charles, Taylor (1996), *Source of the Self: The Making of the Modern Identity*, Cambridge, Harward University Press.
- Charles, Taylor (1998), " The Dynamics of Democratic Exclusion", *Journal of Democracy*, Vol.9, No. 4.
- Fridman ,Thomas I. (2006). "The First Law of Petropolitics". *Foreign Policy Magazine*. October 16
- Elahi Manesh, Mohammad Hassan (2005). The Impact of Elite Political Culture on the National Identity of the Islamic Republic of Iran during 1357-1387. PhD Thesis, Political Science, Islamic Azad University, Science and Research Branch. . [In Persian]
- Gadamer, Hans Georg, (2003) *Truth and Method*, Translation by Joel Weinsheimer and Donald G. Marshall, London: Continuum Publishing Group, Third edition.
- Gholamrezakashi, Mohammad Javad (2000). The magic of speech, cultural mentality and the system of meanings in Dom Khordad. Tehran: Ainde Pajohan Cultural Institute. [In Persian]

- Gil, Grimm (2015) *Democratization Dynamics; Elites, civil society and the transition process*. Tehran: Akhtaran Publishing
- Green, Judith (1999), *Deep Dmocracy: Diversity, Community and Trasformation*, Rowman.
- Haji Yousefi, Amir Mohammad (1998) "Relative independence of government or civil society in the Islamic Republic of Iran". *Quarterly Journal of Strategic Studies*. Issue 2. Winter. Pp. 69-94. [In Persian]
- Haji Yousefi, Amir Mohammad (2008) "Government, Oil and Economic Development in Iran". Tehran: Islamic Revolution Documentation Center. [In Persian]
- Held, Devid2007*Models of Democracy*, Polity Press.
- Hesam Ghazi, Rojan (2015) "Pathology of populist justice discourse and its reflection in Iranian political culture". *Quarterly Journal of Political Studies*. Seventh Year, No. 28. Summer. Pp. 150-133. [In Persian]
- Kasraei, Mohammad Salar (2009). "Laclau and Mouffe's theory of discourse is an effective tool in understanding and explaining political phenomena." *Quarterly Journal of Politics*. Issue 3. Autumn. Pp. 390-339. [In Persian]
- Keegan, Christopher W. (2005), *Defending Deep democracy*, New York, University of New York Press
- _Keyhan Newspaper 10th.June 2005
- Linz, Juan J. & Stephan, Alfred (1996)"Toward Consolidation Democracies"; *Jurnal of democracy*. Vol. 7, No.2.
- Luciani, Giacomo (2001) *Oil Rents and the Financial Crisis of Government and Democracy in the Middle East*. In *Democracy and Civil Society, the Middle East* Translated by Mohammad Taghi Delfrooz, Tehran: Salam Newspaper Publications. [In Persian]
- Marsh, David and Stoker, Jerry (2005) *Methods and Theory in Political Science*. Translated by Amir Mohammad Haji Yousefi. Tehran: Research Institute for Strategic Studies. [In Persian]
- McDonald, Dayan (2001) *An Introduction to Discourse Theories*. Translated by Hossein Ali Norouzi. Tehran: Culture of Discourse
- Mohammadian et al. (2021) in the article "Rethinking the concept of political development in the fundamentalist discourse of Mahmoud Ahmadinejad". *Iranian Political Research Quarterly*. Volume 8, Number 27. April. pp. 123-140. [In Persian]
- Molavi, Zeinab et al. (2009) "Bureaucracy and perception of national resilience". *Quarterly Journal of Management of Government Organizations*. Volume 7. Number 2. Spring. Pp. 96-83. [In Persian]
- Ottawa, Marina (2007) *Transition to Democracy or Pseudo-Authoritarianism*. Translator: Saeed Mirtorabi, Tehran: Qoumes Publishing. [In Persian]
- Pai et al. (2001) *Crises and Sequences in Political Development*. Translated by Gholamreza Khajehsaravi. Tehran: Research Institute for Strategic Studies. [In Persian]
- Purcell, M. (2016). *For democracy: planning and publics without the state*. *Planning Theory*, 15(4), 386-401
- Planatz, John (2011) *Ideology*. Translated by Ezatullah Fooladvand. Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company. [In Persian]
- Popper, Carl Raymond (1999) "An idea about the theory and function of democratic government". Translated by Kourosh Zaeem. *Political-Economic Information Monthly*. No. 141-142. . [In Persian]

- Raghfar, Hossein (2013) "Kinship capitalism and refusal to develop". Sura Andisheh. Number fourteen. . [In Persian]
- Ross, Michael(2001) "Does Oil Hinder Democracy?" *World Politics*, No. 5
- Rostampour and colleague (2021) "The ratio of centralism and good governance in the 9th and 10th governments". *Islamic World Political Research Quarterly*. Volume 11, Number 1. Spring. pp. 139-161. [In Persian]
- Saree-ul-Qalam, Mahmoud (2011) *Iranian authoritarianism during the Qajar era*, Tehran: Farzanroz publishing house. [In Persian]
- Sarzeyem, Ali (2017) "Iranian Populism". Tehran: Rhino Publishing. [In Persian]
- Shadivand, Qader (2015) "Oil Revenues and the Government (Presenting a Proposed Model)". Issue 122. . [In Persian]
- Sharafi, Mahmoud (2010) "Study and Critique of Ethics in Martin Buber's Thought". *Quarterly Journal of New Educational Thoughts*. Volume 6. No. 2 .Summer .Pp. 52-9. [In Persian]
- Soltani, Ali Asghar (2004) "Discourse Analysis as Theory and Method". *Quarterly Journal of Political Science*. Issue 28. Winter. Pp. 64-48. [In Persian]
- Soltani, Alireza (2012) "Oil and the process of government - nation building in Iran". *Quarterly Journal of Politics*. Issue 2. Summer. Pp. 112-95. [In Persian]
- Smith, Alfred. (2021). "Democracy vs. Demography: Rethinking Politics and the People as Debate", *Thesis Eleven*, 164 (1): 88- 103.
- Tajik, Mohammad Reza (2018) "21 years after the 2nd of Khordad". *Shargh newspaper*. 2 Khordad. [In Persian]
- Tajik, Mohammad Reza (2003) *The experience of political play among Iranians*. Tehran: Ney Publishing. [In Persian]
- Towheed Pham et al. (2022) "Inspection of indicators of good governance (rule of law and accountability) in Iran during the years 2005-2021". *Islamic Revolution Approach Quarterly*. Number 57. Winter. pp. 61-84. [In Persian]
- Travel, Sayed Amir (2005). *The actors of the third of July*. Tehran: Tomorrow Designers. [In Persian]
- Young, Iris M. (2000), *Inclusion and Democracy*, New York, Oxford University Press.
- Zakaria, Farid (2006) "The Future of Freedom: The Priority of Liberalism over Democracy". Translated by Amir Hossein Norouzi, Tehran: New Design. [In Persian]
- Zaire Kaaba, et al. (2016) "Analysis of Sociological Backgrounds of the Evolution of Justice Discourses in Khatami, Ahmadinejad and Rouhani Governments". *Journal of Economic Sociology and Development*. Volume 8. Issue 2. Autumn and Winter. Pp. 149-127. [In Persian]

